

شرح احوال و آثار فیض کاشانی

دکتر سید علیرضا فیض

چکیده

ملا محسن فیض کاشانی از عالمان بزرگ اسلامی قرن یازدهم است که از محضر دانشمندان برجسته‌ای چون حکیم ملاصدرای شیرازی و محدث بحرانی معقول و منقول را فراگرفت و خود با نبوغ فوق العاده و دانش فراوان در شاخه‌های علوم اسلامی جامعیت یافت و همین جامعیت او موجب گردید تا بتواند بین فلسفه و دین، علوم عقلی و شرعی هماهنگی و هم‌بستگی به وجود آورد و ده‌ها اثر گران‌سنگ در زمینه‌ی تفسیر، حدیث، کلام، عرفان و فلسفه و اخلاق تألیف نماید.

او با اعتدال در اخبارگری و تکیه بر قرآن و سنت، معارف و آموزه‌های اسلامی را در آثار خویش ارائه نمود.

کلیدواژه‌ها

فیض کاشانی، اخباری‌گری، معارف باطنی، معقول و منقول، شرح احوال.



۱. مقدمه

ملاحسن فیض کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱ق) در خانواده‌ای عالم پرور در شهر کاشان^۱ به دنیا آمد.

پدرش شاه مرتضی، و جدش شاه محمود از دانشمندان و عارفان مشهور کاشان بوده‌اند. فیض دو برادر دانشمند داشته، یکی به نام محمد نورالدین که از علمای اخباری به شمار می‌رفته و در فقه و اخلاق و حدیث تبحر داشته و کتابی در اخلاق بنام *مصفاة الاشباح* نگاشته است. تهرانی در ذیل بحث از کتاب *الاربعیه الکافیة* گوید:

این کتاب را در ضمن مجموعه کتب ملانورالدین محمد دیدم، و بعضی از صاحبان تراجم او را با نورالدین محمد برادر فیض اشتباه گرفته‌اند در حالی که او نوهی برادر فیض است (*الذریعة*، ج ۱، ص ۳۹۸).^۲

ظاهراً همین برادر است که در سفر حج بیت الله الحرام، با فیض همراه بوده، و در یورش راه‌زنان به کاروان آنان کشته شده است. ملاحسن فیض این واقعه‌ی دل‌خراش و غم‌انگیز را در کتاب *شرح الصدر* بیان کرده که شرح این مصیبت جان‌گذار خواهد آمد.

برادر دیگر فیض ملاعبدالغفور است که وی نیز از علمای مشهور آن سامان بوده است. ملاعبدالغفور طبع شعر نیز داشته، و این رباعی از اوست:

مردان مجرد که به حق پیوستند

از قید تعلقات دنیا رستند

چشمی به تماشای جهان بگشودند

دیدند که دیدنی ندارد بستند^۳

نورالدین محمد را فرزندی دانشمند بوده به نام ملامحمد هادی که در فقه و حدیث تبحر داشته و تألیفاتی دارد از جمله شرحی علمی بر کتاب *مفاتیح الشرایع* فیض نوشته است.

ملاعبدالغفور نیز فرزند دانشمندی داشته به نام ملامحمد مؤمن که از شاگردان فیض، عموی خود بوده چنان‌که صاحب *الذریعة* از او و کتاب او و نسبت او با فیض سخن گفته است (تهرانی، ج ۱، ص ۳۷۹). وی تألیفات چندی دارد از جمله *اخلاق ملامحمد مؤمن* یکی از تألیفات اوست.

ملامحمد مؤمن نوهی دانشمندی داشته به نام شیخ نورالدین که دارای





تألیفاتی بوده و از جمله‌ی آن‌ها کتاب *تنویر القلوب* در کتاب *ترجمه الفیض* است.

دایی ملامحسن فیض، نور الدین کاشانی از مشاهیر دانشمندان است.

ملاحسن سه فرزند ذکور داشته که هر سه عالم بوده‌اند؛ محمد علم الهدی، محمد معین الدین، و احمد غیاث الانام. معروف‌ترین آنان علم الهدی بوده که در شمار علمای بزرگ امامیه است، و تألیفات چندی در فقه و حدیث و اخلاق، و ادعیه دارد. از جمله:

۱. *تحفه الابرار* در اخلاق که آن را به سال ۱۱۰۰ تألیف کرده است. صاحب *الذریعه* می‌نویسد: «من این کتاب را به خط خود علم الهدی در کتابخانه‌ی مرحوم ملامحمدعلی خوانساری دیدم که به خط نسخ بسیار عالی نوشته شده است» (تهرانی، ج ۳ ص ۴۰۷).

۲. کتاب *اصول الدین*؛

۳. *الجامع فی الاصول و الفروع و الاخلاق*؛

۴. حاشیه بر *مفاتیح الشرایع* پدر؛ نسخه‌ای از این حاشیه در کتابخانه‌ی مدرسه عالی شهید مطهری به شماره‌ی ۲۰۶۱ موجود است، علم الهدی در مقدمه‌ی آن نگاشته است: «هنگامی که در خدمت پدر بزرگوار به تحصیل فقه سرگرم بودم و کتاب *مفاتیح* را فرا می‌گرفتم مقرر فرمودند که من مدارک احکام و مطالب دیگری را از آیات و اخبار استخراج کنم و چون پاره‌ای از مطالب آن کتاب نیز نیازمند بسط و بحث، و توسعه و توضیح بود، برای تأمین این دو مقصود به نوشتن این حاشیه آغاز کردم و از خدای تعالی مسألت می‌کنم که توفیق اتمام آن را به من عنایت فرماید». جای تأسف است که علم الهدی این توفیق را پیدا نکرده است.

۵. *مرآة الجنان الی روضات الجنان* در ادعیه و أوراد؛ این کتاب را به سال ۱۰۸۷ در کاشان تألیف کرده، و یک نسخه از آن به شماره‌ی ۲۱۳۵، در کتابخانه‌ی مدرسه عالی شهید مطهری وجود دارد که خود علم الهدی، آن را مقابله و تصحیح نموده، و واژه‌های افتاده را با قلم خود در حاشیه‌ی آن نوشته است.

۶. *نضد الايضاح*؛ شرحی است که علم الهدی بر *فهرست شیخ طوسی* یعنی *فهرست کتب شیعه* نگاشته و به سال ۱۰۷۳ از تألیف آن فراغت یافته است.





این کتاب با اصل فهرست شیخ در سال ۱۲۷۱ چاپ شده و در کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی موجود است. وفات علم الهدی آن گونه که صاحب الذریعه استظهار کرده است بین سال‌های ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ هجری قمری بوده است^۴ ولی تاریخ وفات او که در طرف راست آرامگاه پدر محقق فیض در قبرستان فیض کاشان مدفون شده بر روی سنگ قبر او ۱۱۱۵ حکا شده است.

صاحب کتاب تاریخ ری و اصفهان تاریخ درگذشت او را به سال ۱۱۲۳ ثبت کرده که درست نیست. اغلب تذکره نویسان علم الهدی و معین الدین را از فرزندان ذکور ملامحسن فیض ذکر کرده و از غیث الانام نامی به میان نیامده است. ملامحسن بعضی از کتاب‌های خود را به درخواست آنان نوشته است چنانچه کتاب ترجمه الصلوه را به نام معین الدین تألیف نموده است.

در این‌که فیض پسر دیگری به نام احمد غیث الانام داشته، بین مورخان و ترجمه نویسان انساب اختلاف است. دانشمند فقید آقابزرگ تهرانی در الذریعه به دنبال بررسی کتاب اضعاف و احلام فیض مطالبی را آورده که چکیده‌ی فارسی آن به شرح زیر است: «محقق فیض در این کتاب ۴۴ هم و پندار را نام برده، و به ذکر سه هم برای خود آغاز کرده است، و این کتاب را به نام فرزندش غیث الانام نوشته است»، و سپس تهرانی می‌افزاید: «من این کتاب را در کتابخانه‌ی بعضی از مشایخ در نجف اشرف دیدم، و نیز نسخه‌ی دیگری از آن کتاب را نزد سید محمد رضا تبریزی طباطبائی در ضمن مجموعه‌ای از تألیفات محدث کاشانی متوفای ۱۰۹۱ از قبیل کتاب اصول الاصلیه و سفینه النجاه و فهرست العلوم مشاهده کردم و از مطاوی این کتاب نیز می‌توان به دست آورد که مؤلف این تحقیق فیض است و بر آن نسخه این عبارت نوشته شده است: تملک، ۱۱۰۷». و سپس مؤلف الذریعه ادامه داده است که: «آنچه ما را به شک می‌اندازد این است که فیض نام خود را در آن ذکر نکرده، با آن که شیوه‌ی او در کتاب‌هایش این بوده که در آغاز هر کتاب نام خود را می‌آورده است، دیگر این که نام این کتاب را در فهرست تألیفاتش که به قلم خود او در اواخر عمرش نگارش یافته، نیاورده است».

آن‌گاه صاحب الذریعه می‌افزاید: «ملاحمد حسین کوهرودی در کتاب





عجالة الراكب مطالبی را از کتابی به نام فوائد، حکایت کرده و آن کتاب را به ملا احمد فرزند محقق فیض نسبت داده است. شاید فرزند سوم محقق فیض که به غیاث الانام ملقب بوده است همین ملا احمد باشد».

نگارنده گوید: این که مؤلف الذریعه در استناد کتاب اصفیاء و احلام به محدث فیض به دلیل این که نامش را در آغاز آن کتاب ذکر نکرده، استبعاد کرده است، چندان موردی ندارد، زیرا فیض در چند کتاب دیگر خود به نام خویش اشاره نکرده است، از جمله کتاب فهرست العلوم، و کتاب عوامل ملامحسن، گو این که در انتساب این کتاب نیز به او اختلاف است که بیشتر ناشی از عدم ذکر نام اوست در آغاز آن، و این که در فهرست کتاب‌های او نامی از اصفیاء و احلام برده نشده شاید برای آن باشد که این کتاب پس از تألیف فهرست کتاب‌های فیض به تألیف در آمده باشد، یا این که از قلم افتاده باشد.

گفته‌اند که: محمد علم الهدی، و محمد معین الدین اغلب اوقات در کاشان بوده‌اند، و در کنار مرقد مطهر پدر مدفون شده‌اند، ولی غیاث الانام احمد به دعوت مردم خوانسار به آن سامان هجرت کرده و در آن جا حوزه‌ی درس و بحث داشته است.

۲. ویژگی‌های علمی ملامحسن فیض کاشانی

لازم می‌دانم که در این جا به نکته‌ای اشاره کنم که آن را برای خوانندگان دانشمند سودمند می‌دانم و آن این که: من در کتاب ویژگی‌های اجتهاد و فقه پویا آورده‌ام: «در کنگره‌ای که در حدود چهارده سال پیش به مناسبت چهارصدمین سال تولد مولانا محسن فیض کاشانی در دانشگاه علامه‌ی طباطبائی در سه روز برپا بود. من در یک سخنرانی به ویژگی‌های فقه او اشاره کردم، و وعده دادم که این موضوع را دنبال خواهم کرد» (ص ۲۸۸ به بعد).

اینک موعد آن فرا رسیده، و نظرات ویژه‌ی فقهی او به ضمیمه‌ی نظرات محقق اردبیلی و محقق سبزواری در معرض افکار اندیشمندان قرار خواهد گرفت. باید توجه داشت که محقق فیض و آن دو محقق هم‌فکر او، با نظرات فقهی ویژه‌ی خود فقه را به راه نویی رهبری کردند و اصلاحی در استنباط مسائل فقهی به وجود آوردند و لازم است برای ایجاد فقه متناسب با پیشرفت جامعه نظر



فقه‌های عظام به آن جلب گردد و بزرگی و شجاعت این سه فقیه می‌تواند به آنان این جرأت و شهامت را به بخشد تا با عنایت به مآخذ معتبر فقهی بی آن‌که تحت تأثیر فتاوی‌ای قدما و شهرت فتوایی و حتی اجماع‌های ادعایی و منقول قرار گیرند، به استنباط احکام فقهی بر پایه‌ی نیازهای روز افزون جامعه‌ی تشنه‌ی اصلاحات دست یازند.

ویژگی‌های فقه این سه بزرگوار را از کتاب‌های فقهی و روایی آنان به خصوص کتاب‌های *معتمد الشیعه فی احکام الشریعه*، و *مفاتیح الشرایع* و *وافی* از فیض، و *مجمع الفایده* و *البرهان* از اردبیلی، و کتاب‌های کفایه و نخبه از سبزواری فراهم آورده‌ام.

به ویژه از کتاب *مفاتیح فیض* که مسایل فقهی در آن کتاب در چارچوب نویی ریخته و ساخته و پرداخته شده است که هم از نظر ترتیب ابواب فقه و هم از نظر مطالب، به فقه فیض رنگ دیگری داده و آن را از فقه فقه‌های مشهور جدا ساخته است.

مقارنه‌ی نظرات فقهی مختلف از فقه‌های مجتهد و اخباری، و تطبیق میان آن‌ها و نظرات اهل سنت، و مطالعه در نوادر فتاوی‌ای آنان شاید سودهای فراوانی را عاید فقه گرداند، و درهایی از اجتهاد جدید را فراسوی فقیه بگشاید که برای پیشرفت جامعه بسیار مفید و کارساز گردد.

توجه پژوهش‌گران فقه را به این نکته جلب می‌کنم که فقه‌های بزرگی چون اردبیلی، فیض و سبزواری سد سدید اجماع و شهرت فتوایی را شکسته و تنها به نصوص کتاب و سنت، و گاه عقل، عنایت داشته و در نتیجه به نظرهایی ویژه و نو و مفید به حال جامعه دست یافته‌اند و امید است در آینده، فقه‌های دیگر که افزون بر کتاب و سنت، به ادله‌ی عقلی و بنیاد عقلایی (عرف عقلا) بیشتر عنایت دارند، پویایی و حرکت سریع‌تری را به فقه ارزانی دارند، تا این قانون‌های پیشرفته‌ی اسلامی بتوانند خود را به جامعه‌ی تندپا و پیشرفته‌ی امروز برسانند، و رهبری جوامع را بر عهده گیرند.

این روزها انقلاب نوپای اسلامی در جامعه‌ی متحرک و متحول ما دگرگونی‌هایی در همه‌ی شؤون زندگی، و شرایط اجتماعی به وجود آورده که به



نوبه‌ی خود تحولاتی را در زمینه‌ی معارف و فرهنگ اسلامی به ویژه فقه ایجاب می‌کند.

مشکلات، و چالش‌های جامعه‌ی انقلابی ما که در حال دگرگونی و جابه‌جا شدن است، روز افزون است، و همه‌ی افراد این جامعه، با بی صبری امیدوار به ایجاد تحولی در فقه هستند و اگر این امیدها و آرزوها خدای نخواست به یأس و حرمان بدل شود، و مردم به حقوق پیشرفته‌ی اسلام، بدگمانی پیدا کنند، فکر می‌کنید گناه آن بر عهده‌ی کیست؟!

ملا محسن فیض در چهار میدان گوی سبقت از دیگران ربوده است:

۱. فزونی دانشمندان این خانواده؛ هیچ بیت علمی را سراغ نداریم که چون بیت فیض، طبقه به طبقه، و نسل اندر نسل، مشحون از دانشمندان و فیلسوفان و فقیهان و محدثان بوده باشد.

مثلاً بیت شیخ طوسی، و ابوعلی طبرسی، و علامه‌ی حلی، و شهید ثانی و شیخ بهائی و غیره این بیوت اگرچه در دو طبقه، یا چهار طبقه به وجود علما و فقها آراسته بوده‌اند، ولی خاندان فیض، در بالا و پایین، و در عرض و طول آکنده از فضلا و دانشمندان مشهور بوده و هست.

۲. ملا محسن در وسعت اطلاع، و جامعیت، با امام فخر رازی و خواجه نصیر الدین طوسی، و علامه حلی و قطب الدین شیرازی هم‌تراز است.

فیض با تألیف کتاب *واقعی* که یکی از کتب چهارگانه و جامع حدیث است از مشاهیر امامان حدیث به شمار رفت، و با تألیف *مفاتیح الشرایع*، با اسلوبی نوین و جالب مورد توجه و اقبال علما و فقهای بزرگ قرار گرفت تا جایی که بر این کتاب ارجمند چهارده شرح (حاشیه) نوشتند و نیز با سایر تألیفات فقهی خود در ردیف بزرگترین فقها درآمد، و با سایر تألیفات ارزنده‌ی خود به ویژه در حکمت، فلسفه، عرفان، و اخلاق در زمره‌ی فلاسفه‌ی بزرگ و متأله و عرفای نامی و شامخ قلمداد گردید.

۳. سومین امتیاز و فضیلت فیض این است که میان فلسفه و دین، و علوم عقلی و علوم شرعی هم‌آهنگی و هم‌بستگی به وجود آورد.

۴. این که کمتر کسی چون ملا محسن فیض دارای این همه کتاب‌ها در علوم





گوناگون و معارف متنوع بوده است.^۵

۳. شرح زندگانی ملامحسن فیض از زبان تنی چند از دانشمندان

مؤلف *سلافة العصر*^۶ در این باره چنین می‌نویسد:

علامه ملامحمد فرزند مرتضی مشهور به مولا محسن کاشانی دارای کتاب‌ها و تألیفات گران‌بهایی در فقه و حدیث و کلام و حکمت است. وی از هم‌عصران ماست و اکنون زنده است.

از این سخن سید علیخان در *سلافة العصر* پیداست که فیض در زمان تألیف این کتاب حیات داشته است. تألیف این کتاب پیش از سال ۱۰۹۱ است که فیض در آن سال وفات یافته و این قدیمترین مأخذ و منبع برای شرح زندگانی مولا محسن فیض است.

شیخ حر عاملی در کتاب *امل الآمل*^۷ که به سال ۱۰۹۷ از تألیف آن فراغت یافته است در این باره گوید:

محمد بن مرتضی مشهور به محسن دانشمندی است فاضل، و ماهر و حکیم و متکلم و محدث و فقیه و شاعر و ادیب که در تألیفات خود دارای سبک عالی و نیکو و از معاصران ماست.

وی آن‌گاه از چند کتاب او نام می‌برد. این قدیمترین شرح حال است که پس از مرگ وی نوشته شده و به دست ما رسیده است. قدیمترین کسی که شرح احوال او را به رشته‌ی نگارش کشیده شاگرد او محدث شهیر سید نعمت الله جزایری (۱۰۵۰-۱۱۱۲) است. وی در کتاب *زهرالربیع*^۸ گوید:

استاد ما محقق مولا محمد محسن فیض کاشانی صاحب *وافی* و غیر آن قریب به دویست^۹ کتاب و رساله، در بلده‌ی قم نشو و نما یافت و چون از ورود سید اجل محقق مدقق^{۱۰} امام همام سید ماجد بحرانی صادقی به شیراز آگاه شد برای تکمیل تحصیلات خود خواست که بدان صوب کوچ کند. از پدر و مادر اجازه خواست و آن دو متحیر ماندند و سرانجام بر استخاره و تقال به قرآن بنا گذاشتند چون قرآن را گشودند این آیه آمد: «فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفة



لِيتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيَنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (التوبه: ۱۲۲) و از این آیه صریح‌تر بر لزوم این مسافرت نتوان یافت و سپس از دیوان منسوب به امیرالمؤمنین فال گرفتند، این اشعار آمد.^{۱۱}

تَغْرَبَ عَنِ الْوَطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى	فَسَافِرْ فِي الْإِسْفَارِ خَمْسَ فَوَائِدِ
تَفَرَّجْ هَمَّ وَ اِكْتِسَابَ مَعِيشَةٍ	وَ عِلْمَ وَ آدَابَ وَ صَحْبَةَ مَاجِدِ
فَإِنْ قِيلَ فِي الْإِسْفَارِ ذَلٌّ وَ مَحَنَةٌ	وَ قَطْعَ الْفِيَاثِيِّ وَ ارْتِكَابَ الشَّدَائِدِ
فَمَوْتَ الْفَتَى خَيْرٌ لَهُ مِنْ مَعَاشَةٍ	بِدَارِ هَوَانٍ بَيْنَ وَاشٍ وَ حَاسِدِ ^{۱۲}

و این اشعار به خصوص کلمه‌ی «صحابه ماجد» متناسب‌ترین شعر است که او را برای سفر به شیراز و درک صحبت سید ماجد فقیه معروف تحریک کند. پس به شیراز رفت و علوم شرعی را از سید بحرانی فرا گرفت و علوم عقلی را نزد حکیم فیلسوف صدرالدین شیرازی خواند و دختر او را به زنی گرفت.

بنابراین وی سید ماجد بحرانی را ملاقات کرده و از او بهره‌مند گردیده است. وفات سید ماجد به سال ۱۰۲۸ اتفاق افتاده، پس سفر فیض به شیراز و ملاقات و استفاده‌ی وی از سید بحرانی دست کم باید یک سال پیش از آن تاریخ باشد و از این ظاهر می‌شود که فیض در حدود سال ۱۰۲۷ یعنی در سن قریب به بیست سالگی به شیراز رفته است. و چون تألیف کتاب خلاصه الانکار او سال ۱۰۳۳ در قمصر کاشان در حدود بیست و شش سالگی وی بوده به طوری‌که خود به این مطلب تصریح دارد پس توقف فیض در شیراز و استفاده‌ی وی از محضر درس سید ماجد باید بین سال‌های ۱۰۲۷ و ۱۰۳۳، در حالی‌که از بیست و شش سال کمتر داشته واقع شده باشد.

آقای محمد مشکوه در مقدمه‌ی کتاب محجبه البیضاء و با توجه به شرح حالی که سید نعمت الله جزایری از فیض در کتاب زهر الربیع نقل کرده معتقد است که فیض در بین سال‌های ۱۰۲۷ و ۱۰۳۳ در حالی که بیست و شش ساله بوده در شیراز به حضور فیلسوف شهیر ملاصدرا شیرازی رسیده و علوم عقلی را در آنجا از او فرا گرفته و با دختر وی ازدواج کرده است. ولی این استنباط با تصریح خود فیض در کتاب شرح المصدر منافات دارد و اینک عین عبارات کتاب مزبور را در زیر از نظر خوانندگان بصیر و نقاد می‌گذرانیم؛^{۱۳} در آن کتاب چنین



آمده است:

پس از انقضای بیست سال از عمر برای تحصیل زیادتی علم و خصوصاً علوم دینی به مقتضای اطلبوا العلم و لو بالصین متوجه اصفهان شدم و در آنجا به خدمت جمعی از فضلا مشرف گشتم و استفاده‌ها نمودم اما کسی را نیافتم که از علم باطن خبری داشته باشد و لذا برخی از علم ریاضی و غیره را آموختم. پس از تحصیلات اصفهان به جهت تحمل حدیث باسناد و عنعنه و تصحیح به شیراز رفتم و به خدمت فقیه عصر که متبحر در علوم ظاهر بود اعنی سید ماجد بن هاشم صادقی بحرانی^{۱۴} رسیدم و از خدمتش به سماع و قرائت و اجازه شطری معتد به از حدیث و متعلقات آن استفاده نموده تا آنکه فی الجمله بصیرتی در علم حلال و حرام و سایر احکام حاصل و از تقلید دیگران مستغنی گشتم. پس دو مرتبه به اصفهان رجوع کردم و به خدمت شیخ بهاءالدین عاملی رسیدم و از ایشان نیز اجازه‌ی روایت حدیث گرفتم.

از این عبارات محقق فیض چنین استنباط می‌شود که فیض در سن بیست سالگی به اصفهان رفته و مدتی در آن شهر برای تحصیل مانده است و سپس به شیراز مسافرت کرده و در شیراز از محضر درس سید بحرانی بهره‌مند گردیده و سپس بار دیگر به اصفهان مراجعت کرده و از محضر درس شیخ بهائی استفاده برده ولی هنوز تا این موقع به درس استاد فیلسوف ملاصدرا شیرازی نرفته و شاید هنوز با او ملاقات هم نکرده بوده است و به طوری که از کتاب شرح الصدر نیز استفاده می‌شود فیض پس از مراجعت از سفر حج در شهر قم به حضور استاد بزرگ صدرالدین شیرازی رسیده و علوم عقلی را در قم از محضر او فرا گرفته است. در کتاب شرح الصدر خود چنین گوید:

تا آن‌که در بلده‌ی طیبه‌ی قم به خدمت صدر اهل عرفان و بدر سپهر ایقان صدرالدین محمد شیرازی قدس الله سره که در فنون علم باطن یگانه‌ی دهر و سرآمد عصر خود بود رحل اقامت افکنده، مدت هشت سال و اندی به ریاضت و مجاهده مشغول شده تا فی الجمله بصیرتی در فنون علم باطن یافتم؛

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد



که چند سال به جان خدمت شعیب کند



و چون اغلب تذکره نویسان از قبیل سید نعمت الله جزایری و قصص العلماء^{۱۰} و *روضات الجنات* در این باره مرتکب اشتباه شده‌اند بار دیگر با توجه به مطالب کتاب *شرح الصدر* یادآور می‌گردد که ملامحسن فیض در نخستین سفر به شیراز به خدمت استاد بزرگ صدرالمتألهین شیرازی نرسیده و علم نظری و عقلی را اصلاً در آن شهر فرا نگرفته است.

فیض پیش از آن‌که به اصفهان، شیراز و قم برای درک محضر درس اساتید بزرگ مانند سید ماجد و شیخ بهائی و ملاصدرا مسافرت کند؛ یعنی قبل از بیست سالگی سفری برای حج خانه‌ی خدا کرده و از آن سفر خود در کتاب *شرح الصدر* خاطره‌هایی تلخ و شیرین نقل می‌کند. در آن کتاب، محدث فیض آورده است که پس از انجام دادن مناسک حجه الاسلام، و زیارت قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و زیارت قبور ائمه‌ی معصومین صلوات الله علیهم، به خدمت علما و دانشمندان بزرگی چون شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین عاملی رسیده و از او استفاده‌ها برده و اجازه‌ی نقل حدیث گرفته است. پس از ادای فرضیه‌ی حج، فیض مدتی به سیر و سیاحت و جهان‌گردی می‌پردازد و در برخورد با ملت‌های گوناگون که هر یک را مسلک و مشربی خاص به خود بوده است نتایج سودمند و گران‌بهایی به دست می‌آورد، و به قول خود او: در موطن بلاد گشته و در یوزه‌ی علم و کمال از بواطن عباد کرده هر جا بزرگی به انگشت اشارت نشان دادند که نوعی از علم و کمال پیش او هست سبحانه علی السهام لامشياً علی الاقدام رفت و به قدر پایه و استعداد بهره یافت:

ما قدم از سر کنیم در طلب یار خویش

راه به جایی نبرد هر که به اقدام رفت

ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتیم

تمتع ز هر گوشه‌ای یافتیم

ولی این سیر و سیاحت چه مدت طول کشیده است دانسته نیست اما هر چه بوده باشد ظاهراً از حدود کشورهای اسلامی تجاوز نکرده و ممکن است از راه مصر و شامات و عراق به ایران و شهر خود دارالمؤمنین کاشان مراجعت کرده باشد.

پس از این سفر بوده است که فیض در شهر قم گمشده‌ی خود را پیدا



می‌کند و علوم باطن را نزد استاد بزرگ ملاصدرا فرا می‌گیرد به طوری که شرح آن از پیش گذشت و در مراجعت از همین سفر بوده است که برادر دانشمند خود را از دست می‌دهد. وی در کتاب شرح الصدر در این باره می‌گوید: در حین مراجعت از آن سفر [حج] به سبب قاطعان طریق، مصیبتی چند روی داد؛ برادرم به دست ایشان کشته شد، برادری که از جان بسی عزیزتر بود. او در سن هیجده سالگی به مرتبه‌ی اجتهاد رسیده بود و با کمال نکاء مرتبه‌ی قُصوی از تقوی را جمع کرده، با فهم درست و سلیقه‌ی راست، کمال و قوت ذهن و جودت طبع را داشت و با استغراق در مطالعه و فکر، دقیقه‌ای از دقایق، سنن و آداب شرعی را فرو نمی‌گذاشت و در موافقت و مؤانست و مؤالفت با بنده به حدی بود که گویی یک روح بودیم در دو بدن؛ هم درس و هم درد، هم‌راز و هم‌راه، رفیق و شفیق، انیس و مونس، هم‌دم و محرم، نصیر و ظهیر، طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه.

ز پیش من برفت او با دل صد جای ریش من

ز حسرت در فراقش چون غریبان در وطن گردم

خیالش چون ببر گیرم ز سر تا پای گردم او

ز خود بیرون روم از خویشتن بی خویشتن گردم

انا لله و انا الیه راجعون و بحمدالله به واسطه‌ی این شکستگی حق سبحانه

پیوسته توفیقات ارزانی داشت.

به طوری که گذشت هشت سال و اندی بود که فیض در خدمت فیلسوف

صدرالدین شیرازی به تحصیل علوم باطنی و حکمت و ریاضت سرگرم بود و در

عمارت دل‌گشای مشرق‌الشمسین قم [مدرسه‌ی فیضیه‌ی فعلی] به سر می‌برد. در

این هنگام ملاصدرا را از اقامت در قم منع کردند و حرکت به سوی زادگاه خود

شهر شیراز را به وی تکلیف نمودند. این تکلیف و الزام از طرف چه مقامی و برای

چه منظوری بوده است دانسته نیست. خود فیض در کتاب شرح الصدر در این

باره چنین می‌گوید:

باز چون مشارالیه [ملاصدرا شیرازی] را از قم به شیراز تکلیف نمودند و

بدان جانب اقامت فرمودند به مقتضای: «فان اتممت عشراً فمن عندهک» به شیراز

رفتم و قریب به دو سال دیگر در خدمت با برکات ایشان به سر بردم و از انفاس





طیبه‌ی ایشان بسی استفاده نمود. دانشمند معاصر متوفای ۱۳۵۴ ش آقای عباس فیض برادر بزرگ نگارنده در باره‌ی عمارت مشرق الشمسین که فیض در آن‌جا به تحصیلات خود ادامه داده است. در کتاب *انجم فروزان* که متضمن تاریخ شهر قم است، چنین آورده است:

مدرسه‌ی فیضیه در زمان صفویه مدرسه‌ی کوچکی بوده است و با همه‌ی کوچکی بزرگانی از آن برخاسته‌اند. شاه طهماسب صفوی سال ۹۲۹ آن را بنا نمود و محلی که اکنون حوض مدرسه واقع است منتهی الیه مدرسه‌ی سابق و به جای حوض کنونی بالاخانه‌ی مروحی بوده است که آن را «مشرق الشمسین» می‌نامیده‌اند و وجه تسمیه‌ی آن به «مشرق الشمسین» آن بوده است که در هر بامداد که خورشید از مشرق بالاخانه طلوع می‌کرده گنبد مطهر حضرت معصومه (ع) هم در جنوب بالاخانه در پی تابش خورشید به آن مانند خورشیدی می‌درخشیده و آن‌جا مشرق دو خورشید می‌گردیده است. و این بالاخانه محل ریاضت مرتاضین بزرگ و جایگاهی بس شریف بوده است. از جمله میرداماد را در آن‌جا مکاشفاتی دست داده است. شیخ بهائی در آن‌جا به ریاضت اشتغال داشته، میرفندرسکی در همان‌جا به تحصیل و ریاضت می‌پرداخته، صدرالمتألهین ملاصدرای شیرازی در همان نقطه به تألیف و تدریس کتاب *اسفار اربعه* بر دو حکیم ربانی مولانا محسن فیض کاشانی و مولانا عبدالرزاق لاهیجی و دیگران بوده است. و این دو حکیم هم روزگاری در آن مدرسه مدرس بوده‌اند.

اگرچه تاریخ مصاهرت فیض دانسته نیست ولی به طور مسلم این ازدواج در همان شهر قم اتفاق افتاده است. نخست صدرالمتألهین دختر بزرگ و دانشمند خود را به عقد ملامحسن فیض در آورده است. ظاهراً در همین اوان بوده که او را به لقب فیض مفتخر گردانیده است. سپس مولانا عبدالرزاق لاهیجی متوفای ۱۰۵۱ دختر دیگر ملاصدرا را گرفته و او نیز از جانب استاد به لقب فیاض مفتخر گردیده است.

دختر بزرگ که لقب شوهر خود را فیض ولی لقب شوهر خواهرش را فیاض به صیغه‌ی مبالغه دید به رسم گله و اعتراض، پدر را گفت: چرا با آن همه محبت که نسبت به شوهرم داری آن لقب را که مبالغه‌آمیز است به شوهر خواهرم



دادی؟! پدر گفت: فرزند! فیض مصدر است و مبدأ و منشأ تمام مشتقات، بنابراین فیاض هم از مصدر فیض گرفته شده و از این سرچشمه کامیاب است و با این پاسخ دختر خود را مجاب و قانع ساخت.^{۱۶}

این دو دانشمند، دو داماد، دو دوست با یکدیگر رفت و آمدها، مباحثات و مناظرات علمی و فلسفی داشته‌اند و پس از دوری، مکاتباتی غمگین و مهرانگیز میان آن دو رد و بدل می‌شد، که احیاناً به صورت شعر بوده است و اینک نمونه‌ای از آن اشعار که ملامحسن فیض برای فیاض لاهیجی سروده و می‌فرستد:^{۱۷}

قلم گرفتم و گفتم مگر دعا بنویسم تحیتی به سوی ائس بی وفا بنویسم
ز شکوه بانگ برآمد مرا نویس دلم گفت به هیچ نامه نگنجی ترا کجا بنویسم
دعا و شکوه بهم در نزاع و من متحیر کدام را ننویسم کدام را بنویسم
اگر سر گله و شکوه واکنم ز تو هیهات دگرچه‌ها به لب آرم دگرچه‌ها بنویسم
مداد بحر و بیاض زمین وفا ننماید گهی که نامه به سوی تو بی‌وفا بنویسم
نه بحر ماند و نه بر نه خشک ماند و نه تر اگر شکایت دل را به مدعا بنویسم
چو بر نکای تو هست اعتماد هیچ نگویم ز مدعا نزنم دم همین دعا بنویسم
نمی‌شود که شکایت ز دست تو نکند فیض شکایتی به لب آرم ولی دعا بنویسم
لاهیجی در پاسخ فیض اشعار زیر را سروده و برای او می‌فرستد:

دلم خوش است اگر شکوه‌گر دعا بنویسی
که هر چه تو بنویسی به مدعا بنویسی
چه شکوهی تو به است از دعای هر که بجز تست
چه حاجت است که زحمت کشی دعا بنویسی

هزار ساله وفا کی مرا بس است که گاهی
کنی وفا و مرا نام بی‌وفا بنویسی
تراست خامه‌ی جادو زبان عجیب نباشد
اگر شکایت بی‌جای من بجا بنویسی
تو گر شمایل خوبی رقم کنی بتوانی
که هم کرشمه نگاری و هم ادا بنویسی



کتاب درد دلم مشکل است مشکل مشکل
 اگر تو گوش کنی تا بر او چه‌ها بنویسی
 از آن به من بنویسی تو نکته‌ای که مبادا
 خدا نخواسته درد مرا دوا بنویسی

مروتی که نداری عجب ز خویش نداری
 که خون بریزی و آن‌گاه خون‌بها بنویسی
 امید هست که تحریک لطف گوشه‌ی چشمی
 کند اشاره که از بهر من شفا بنویسی

ترا که شیوه‌ی اخلاصم از قدیم عیان است
 به غیر شکوه‌ی بی‌جا به من چرا بنویسی
 قبول کرده‌ام ای دوست حرف‌ها که نکردم
 مگر تو هم خط بطلان مامضی بنویسی

عجب ز طالع فیاض ناامید ندارم
 که در کتابت دشنام او دعا بنویسی

فیض پس از تکمیل تحصیلات خود در اصفهان، قم و شیراز به شهر و
 موطن خود کاشان برمی‌گردد و مورد استقبال و توجه مردم قرار می‌گیرد و به
 کار تهذیب و تنویر افکار و اخلاق و عقاید توده‌ی مردم سرگرم می‌شود. فیض
 درباره‌ی اقامت کاشانش، در کتاب شرح الصدر می‌نویسد: در آن‌جا به فراغت
 قناعت می‌گذرانیده و به رعایت ناموس خاندان مشغول می‌بوده:

هر آن‌که گنج قناعت به گنج دنیا داد
 فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی
 و به مطالعه‌ی سخنان بزرگان، و تذکار آن در ریاض جنان معارف سیر
 می‌کرد، و در این حال می‌بود که حاکم فرمانروای عقل، که در این چند گاه زمام
 حل و عقد شهرستان وجود این فقیر به دست اختیار و استبصار خدمتش بود در
 آمد و از مؤدای نصر «ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و
 ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون» (آل عمران: ۱۰۴) و به فحوای کریمه‌ی:
 «فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفة لیتفقها فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا



اليهم لعلهم يحذرون» (التوبه: ۱۲۲) این نکته آشکار گردد که واجب و مستحب است کسانی را که حق عز و علی قوت آن داده باشد که احکام و شرع محمدی و سنن آن حضرت را به مردم برسانند، و به ترویج مراسم دین قویم ائمه‌ی اثنا عشر قیام نمایند آن‌که به اعتزال از آن از خود راضی نشوند بلکه آن مقدار که از پیش رود از عوانان و متقلبان دست رد به ایشان نرسد سعی نمایند. چه اگر این خدمت به جای نیاورند و به جهت استراحت نفس خود بیاسایند، هم در دنیا از بزرگان دین شرمندگی کشند، هم در عقبی از حضرت رسالت و اهل بیت عصمت خجالت برند که شرط خدمت ایشان به جای نیاورده باشند:

هر که امروز به خدمت ره خود پیش نبرد

نکند فایده زاری و ندامت پس از این

بنابراین مشغول تدریس حدیث اهل عصمت تألیف کتب و رسائل مشتمل بر نصائح و فوائد دینی و ترویج جمعه و جماعات و سیاسات مدنی به قدر مقدور گردیده گاه با جمعی از خواص در گوشه‌ی قریه^{۱۸} از این عبادات توشه بر می‌بست، و گاه در وسط بلد، با فرقه‌ای از عوام در این نمط خدمت به سر می‌برد و در این مدت بر بام تجرد و آزادی، طبل استغنا می‌زد و کنگره‌ی قدر خود را از آن بلندتر می‌دانست که گرد حطام دنیا گرد آن تواند برآمد (شرح الصدر).

پادشاهان صفویه که برای تغییر آب و هوا و تفریح و تفرج قصبه‌ی زیبا و بهجت انگیز فین کاشان را گردشگاه خود گردانده و در آن، عمارات و کاخ‌های دل‌گشا، و باغستان‌های مصفا، و نهرها و استخرهای فرح افزا، ساخته بودند، طبعاً به شهر کاشان رفت و آمد داشتند و در اثر روح دانش‌پروری و فرهنگ دوستی و علاقه‌ی به ترویج احکام دین مبین که داشتند قهراً با دانشمندان و بزرگان هر دیار ارتباط پیدا می‌کردند. شاه صفی که آوازه‌ی علم و دانش و تقوای فیض را شنیده بود از وی دعوت کرد که به اصفهان، پایتخت برود ولی فیض دعوت او را نپذیرفت. ملامحسن خود در این زمینه می‌نویسد: «چون در حوالی شاه صفی جمعی از علمای ظاهر بودند و بنده، هنوز خام بود، مصلحت دین و دنیای خود را در آن نمی‌دید، زیرا ترویج دین با آن جماعت میسر نبود، از خدمت استعفا نمودم و مدتی مدید در ظل قناعت و آسودگی غنودم تا آن‌که روز به روز به برکت علم و



عمل به فتوحات و فیوضات در علوم دینی و معارف یقینیه فائز و مستعد می‌شد». باری این حالت، دیری نپایید که ملامحسن فیض، دعوت شاه عباس ثانی را پاسخ موافق داد و به سد اصفهان رهسپار گردید.

در سال ۱۰۶۴ هجری یعنی هنگامی که فیض در حدود ۵۷ ساله بوده شاه عباس دوم به وسیله‌ی نامه‌ای فیض را به اصفهان برای اقامه‌ی جمعه و جماعت، و نشر علوم دینی، و معارف الهی دعوت می‌کند و فیض این دعوت را فقط به منظور آن‌که بتواند در پرتو قدرت سلطنت خدمتی به دین و شریعت کند، می‌پذیرد و به اصفهان می‌رود. مردم به استقبال او می‌شتابند و مقدمش را بسی گرمی می‌دارند، فیض از این پس علاوه بر مقام مرجعیت بر مسند امامت امت نیز تکیه کرد. و به طور رسمی به نشر احکام دینی، و علوم شرعی، پرداخت و ریاست عامه یافت. مجمل آن‌چه خود در این باره می‌نگارد این است که:

روزی از درگاه شاه عباس ثانی رقمی رسید و عنوان آن ترویج جمعه و جماعت و نشر علوم دینی و تعلیم شریعت بود اما از مطاوی آن بوی استغراق در بحر بی ساحل دنیا و گرفتار شدن به چنگ نهنگ مقاساه الکفاء به مشام حدس می‌رسید، دچار حیرت و سرگردانی شدم و عقل چیزها به من القا کرد و سرانجام گفتم: وظیفه‌ی وقت تو آن است که در معرض سایه‌ی درخت دولتی افتاده که با وجود کمال عظمت و به فحوای الملک و الدین توأمان استقرار قواعد ملک را به استمرار مراسم دین منوط فرموده، اکنون که از باریافتگان این بارگاه اعلی شده‌ای از ترویج دین دقیقه‌ای فرو نمایی از آن روز غولان آدمی پیکر و گروهی از جاهلان عالم آسا که اراده‌ی علو و فساد در مغزهای آنان جا گرفته بود کمر عداوت مرا بر میان بسته و نائزهی حسد در کانون سینه‌های ایشان اشتعال یافته و در یک دیگ بغضا می‌جوشیدند و در اطفای نور الله تا می‌توانستند می‌کوشیدند.

باری اصلاحات اساسی و خدمات اجتماعی فیض در شهر اصفهان بر هیچ کس پوشیده نیست و تا به امروز نیز مردم آن شهر به بزرگی و بزرگواری و عظمت مقام و منزلت وی اعتراف داشته به پاس کارهای خدا پسندانه و اصلاحاتی که به دست او انجام پذیرفته است، یک خیابان بزرگ و برخی نقاط دیگر را به نام وی نام‌گذاری کرده‌اند.



فیض در اصفهان علاوه بر اقامه‌ی نماز جمعه و حل و فصل امور مردم و تبلیغ و ترویج از دین مبین اسلام به تربیت طلاب علوم دینی نیز پرداخت و محضر درسش، مجمع فضلا و دانشمندان بزرگ بود.

عظمت و جلالت مقام فیض فزونی می‌گرفت و با مقام معنوی و صفای ضمیری که داشت اهل دل و سالکین حقیقت‌جوی را شیفته و فریفته‌ی خود می‌ساخت. مردم همه گرد شمع وجود او پروانه وار می‌گشتند و از پرتو تابناک انوار درخشان علوم و معارف او دل‌های تاریک خود را روشن می‌نمودند و راه پر پیچ و خم زندگانی را به سوی سر منزل مقصود بی هیچ ترس و تشویش و اضطرابی طی می‌کردند.

شاه عباس و سایر رجال دولت نسبت به وی ارادت می‌ورزیدند. بارها شخص شاه به مسجد جامع مشرف می‌گشت و با امنای دولت به مولانا فیض اقتدا می‌کرد^{۱۹} و از ارشادهای او بهره‌ی کافی می‌برد.

اعتبار و احترامی که شاه عباس ثانی در حق ملامحسن فیض مرعی می‌داشت فوق تصور است که نمونه‌ای از آن از قول سید نعمت الله جزایری آورده می‌شود.

در زهر الربیع آمده است: واقع شد در زمان بعضی از اکاسره از ملوک شیعه از سلاطینی که ما معاصر آنها بودیم [مراد وی شاه عباس ثانی است] زلزله‌ی بس عظیمی در نواحی شیروان و اطراف آن به طوری که بسیاری از مردم هلاک شدند و جماعتی از اشخاص راستگو و ثقه برای من حکایت کردند که این خبر دهشت انگیز هنگامی به پادشاه رسید که استاد علامه محقق فیض در مجلس شاه حضور داشت. سلطان توجه خود را به طرف فیض معطوف داشت و از علت این زلزله جويا شد مولانا در جواب گفتند علت اصلی و سبب اولی آن حیف و میل و رشوه‌ی قاضیان است که به باطل حکم می‌کنند. سلطان در این موقع مسافر بود^{۲۰} و در یکی از شهرهای خراسان توقف داشت گفت چون از این سفر برگردم در هر شهری مجتهدی را به منصب قضاوت معین کنم و قصد داشت که چون به اصفهان برسد آقا محمد باقر سبزواری را که از علمای به نام بود قاضی اصفهان کند، زیرا که او فقیهی عادل و عالمی کامل بود. شاه در این هنگام به مولانا فیض





توجه کرده گفت اگر آقا محمد باقر این سمت را قبول نکند چه باید کرد. آن جناب در جواب گفت بر او واجب است که قبول کند و اگر قبول نکند بر شما واجب است که او را مجبور کنید تا این منصب را بپذیرد، پس شاه عباس به اصفهان نرسیده در بین راه وفات کرد و موفق نشد که تصمیم خود را عملی سازد ولی پسرش شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵) تصمیم پدر را به کار بست و علامه‌ی مجلسی مؤلف *بحار الانوار* را معین کرد و لقب شیخ الاسلام به او داد. علامه‌ی مجلسی برای اشاعه‌ی معروف و جلوگیری از منکرات بپاخاست و بت‌هایی را که می‌پرستیدند شکست و در میخانه‌ها را بست و جلوی رشوه و ارتشا بگرفت.

در سال ۱۰۶۷ بنا به درخواست فیض، شاه عباس باغ با شکوه و مصفا‌ی محراب خان را که کنار زاینده رود قرار دارد خرید و دستور داد تکیه‌ی مجلی در آن ساختند و حجرات و اطاق‌های بسیاری در اطراف آن برای مسکن اهل دل و مسافران و غریبان بنا کردند و گنبدی عالی در آن ساخته و نام آن را تکیه‌ی فیض گذاشت که ارباب وجد و عرفان در آن خانقاه منزل نموده در اوقات مخصوص در گنبد خانقاه مشغول به ذکر خفی و جلی گردند و چندین مزرعه را از وجوه حلال خریده وقف بر آن خانقاه فرمود.^{۲۱}

این تکیه تا زمان شاه سلطان حسین به رونق خود باقی بود و مسافران و مردم بی‌خانمان را از گزند سرما و گرما حفظ می‌کرد و شاه سلطان حسین این خانقاه را از رونق انداخت.

در سال ۱۰۷۱ به خواهش فیض شاه عباس دستور داد مسجد جامع اصفهان را که احتیاج به تعمیر داشت مرمت نمایند و خود پس از تعمیر مسجد در آن حضور یافت و به فیض اقتدا کرد.

شاید در همین اوان بوده که سفیر مسیحی فرنگستان که برای امر تبلیغ به ایران آمده بود به حضور مبارک فیض می‌رسد و در اثر شیوه‌ی عالی فیض در مباحثه، آن مسیحی دین اسلام را می‌پذیرد. این داستان را *قصص العلماء* و بعض دیگر نوشته‌اند. ادوارد براون در کتاب *تاریخ ادبیات ایران*^{۲۲} مجملی از آن را آورده و اظهار عقیده می‌کند که این داستان به افسانه شبیه‌تر است. ما اینک آن را از کتاب *خزینة الجواهر*^{۲۳} نقل می‌کنیم: در *قصص العلماء* و مجموعه‌ای که آثار



اعتبار از آن لایح بود مرقوم شده که در زمان سلاطین صفویه شخصی از فرنگیان به اصفهان آمده و دلیل بر نبوت ختمیه‌ی محمدیه می‌خواست غیر از تواتر، و آن شخص در علم حساب و هیأت و نجوم بسیار ماهر بود حتی خبر می‌داد مردم را هر کس را بر آن‌چه برای او روی داده بود از بلایا و حوادث نظیر آن. روزی سلطان امر به احضار علمای اصفهان نمود که با آن شخص مباحثه نمایند و اثبات نبوت خاصه‌ی محمدیه کنند و قضا را در آن وقت ملامحسن فیض هم در مجلس حاضر بود، پس آن جناب روی به آن شخص نمود و گفت که پادشاه شما چقدر بی‌ادراک است از برای چنین امر مهمی مثل تو آدمی را فرستاد. آن شخص همین که این سخن را شنید مضطرب شد و از روی خشم گفت: ای عالم مسلمانان جای خود را بشناس و از قدر و اندازه‌ی خود تجاوز مکن. به عیسی و مادرش قسم است که هر گاه تو می‌دانستی آن‌چه را که من می‌دانم می‌دانستی که زن‌های دنیا مثل من فرزندی نزیاده‌اند چه در مقام امتحان قدر مرد معلوم می‌شود.

پس محقق کاشانی دست در جیب خود برد و چیزی بیرون آورد و گفت این چیست که من در دست دارم؟ آن شخص مدتی در فکر فرو رفت پس از آن رنگ از صورتش پرید و آثار جهل و عجز در او ظاهر گردید. فیض گفت چه زود جهل و نادانی تو ظاهر شد. آن شخص گفت به حق مسیح و مادرش مریم می‌دانم آن‌چه در دست تو است چیست ولی سکوت من از جهت امر دیگری است. ملامحسن پرسید سکوتت از برای چیست؟ گفت می‌دانم آن‌چه در دست تو است قدری از خاک بهشت است ولی فکر و تأمل من از این جهت است که بدانم این خاک از کجا به دست تو رسیده است؟ فیض گفت شاید در حساب خود مرتکب اشتباه شده باشی. او گفت نه به حق عیسی و مادرش، پس فیض گفت بله آن‌چه در دست من است قدری از خاک کربلا و تربت حضرت سید الشهداء است و پیغمبر (ص) فرموده است: کربلا قطعه‌ای از بهشت است. پس آن مسیحی اسلام اختیار کرد.

اینک برای بار دوم به سخنانی که درباره‌ی او گفته‌اند و نوشته‌اند با دقتی بیشتر توجه می‌کنیم و در خلال گفته‌ها و نوشته‌های دیگران فیض را به خوبی



بشناسیم و بر فضایل و محامد اخلاقی او و احياناً نقاط ضعفی اگر دارد آگاه گردیم.

در یکی از قدیمترین شرح حال‌های او در کتاب *نتائج الافکار*^{۲۴} - که بین سال‌های ۱۲۲۷-۱۲۵۸ تألیف شده است- این مضمون دیده می‌شود:

مستجمع کمالات انسانی ملامحسن متخلص به فیض کاشانی خواهرزاده‌ی مولانا ضیاءالدین کاشانی^{۲۵} و شاگرد صدرای شیرازی بهره‌ی وافر از علوم عقلی و نقلی داشت و او را نزد شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷) عزت و احترام بسیار بود. وی در اواسط سده‌ی یازدهم^{۲۶} و وفات یافت. این رباعی از کلمات لطیف اوست:

یا من بودی منت نمی‌دانستم یا من بودی منت نمی‌دانستم
رفتم چو من از میان تو گشتی پیدا تا من بودی منت نمی‌دانستم.

از مآخذ متقدم که در آن از ملامحسن فیض شرح حال آمده است کتاب *جامع الرواه*^{۲۷} است که مؤلف آن به تاریخ ۱۹ ربیع الاول سال ۱۱۰۰ از تألیف آن فراغت یافته است. در آنجا آمده است: «محسن بن مرتضی کاشی رحمه الله تعالی علامه، محقق، مدقق، جلیل القدر، عظیم الشان، رفیع المنزله، فاضل کامل، ادیب متبحر در جمیع علوم که قریب صد تألیف دارد».

شیخ یوسف بحرانی مؤلف *حدائق* (متوفای ۱۱۸۶) در کتاب خود *لؤلؤه*

البحرین گوید:

و از آنان [یعنی اساتید علامه ملامحمدباقر مجلسی] محدث کاشانی محمد بن مرتضی مشهور به محسن است. وی فاضل و محدث و اخباری سختی بود که بر مجتهدان خرده‌گیری‌ها و عیب جویی‌های بسیار داشت خصوصاً در رساله‌ی *سفینه النجاه* خود و به طوری که از آن کتاب به دست می‌آید طعن و انتقاد بر مجتهدان را به جایی رسانید که گروهی از آنان را گذشته از فسق به کفر نیز نسبت داده چنان‌که در نصیحت و اندرز به فرزند خود گوید: «یا بنی ارکب معنا و لاتکن مع الکافرین» و در حدیث نزد سید ماجد بحرانی در شهر شیراز تحصیل کرد و در حکمت و اصول از سید صدر الدین شیرازی مشهور به صدرا بهره‌مند



گشت و داماد وی نیز بود و از این رو کتاب‌های او در اصول همه به روش و قواعد صوفیه و فلاسفه است و چون مذهب تصوف در کشور عجم رونق داشت و مردم بدان رغبت و تمایل بلکه در آن افراط و غلو داشتند او در دوره‌ی خود دارای مقام و منزلتی رفیع گردید و بر همه‌ی هم‌گنان خود برتری یافت تا به دنبال وی استاد ما علامه‌ی مجلسی آمد و برای پر کردن این شکاف‌ها و خاموش ساختن آتش بدعت‌ها سخت کوشید. فیض تألیفات بسیاری دارد که خود فهرستی بدان‌ها اختصاص داده که ملخصی از آن نقل می‌شود.

در کتاب *بستان السیاحه*^{۲۸} که بین سال‌های ۱۲۴۸-۱۲۴۷ به کوشش حاج زین العابدین شیروانی نگارش یافته، وی پس از آن‌که او را از دانشمندان کاشان می‌شمارد گوید: «مولانا محمد محسن مصنف تفسیر *صافی* و کتاب‌هایی سودمند است» و پس از چند سطر گوید: «مولانا محسن از اکابر علما و اعظم عرفاست که در علم شریعت و طریقت کتاب‌ها و رساله‌های گران‌بهای دارد و دارای مثنوی و دیوان شعری است. مثنوی وی به نام *آب زلال* مشتمل بر دو جرعه است؛ در جرعه‌ی نخست حق تعالی را خطاب و در جرعه‌ی دوم نفس را عتاب می‌کند. هر جرعه دارای سه نفس است و در نفس سوم از جرعه‌ی دوم چگونگی سلوک خود را یادآور می‌شود.

وی در باب چهارم از حدیقه‌ی پنجم از کتاب معروف خود *حقائق المقربین* می‌نویسد:

بیست و هفتم^{۲۹} مولانا محسن کاشانی که در علم و عمل و تهذیب اخلاق و ترک دنیا در میان سایر علمای اهل دین ممتاز بود به فقه و حدیث و کلام نهایت ربط داشت و مجاهده‌ی نفس و تهذیب اخلاق و ترک دنیا نموده بود به تزیینات و تألیفات بسیار دارد و خود رساله‌ای در تفصیل مصنفات خود نوشته و عدد مصنفات خود را هفتاد و شش^{۳۰} نوشته و همه‌ی مصنفات او نافع بل کثیر النفع است و از جمله‌ی آن مصنفات کتاب *واقی* است که همه‌ی کتب اربعه را در آن کتاب جمع و شرح و توضیح نموده و از آن جمله کتاب *صافی* است که در تفسیر قرآن نوشته و احادیثی که در تفسیر آیات وارد شده در آن کتاب ایراد نموده و آخر مصنفات او کتاب *الحقائق* است که در اسرار عبادات و اخلاق حسنه نوشته و

الحق این کتابی است که مطالعه‌ی آن موجب مزید تیقظ و تذکر می‌گردد و همه‌ی کس را ضرور است و تاریخ وفات او هزار و نود و کسری است.

رضا قلی‌خان هدایت (۱۲۱۵-۱۲۸۸) در مجمع الفصحاء^{۳۱} در ذیل عنوان فیض چنین آورده است: «فخر المحققین و المجتهدین و زین العارفین» و سپس نام او را چنان‌که در کتب دیگر از آن یاد شد می‌آورد و در کتاب ریاض العارفین^{۳۲} نام او را با نام پدرش «مولانا مرتضی» اشتباه کرده است. وی در مجمع گوید:

وی از کاملین دوره‌ی خود بود. مراتب حکمت را نزد صدر حکمای الهی صدرالدین شیرازی فرا گرفت و از بزرگترین فیلسوفان عهد خود گردید و به دامادی صدرالدین اختصاص یافت. وی خواهر زاده‌ی مولانا نورای کاشی است که معاصر شاه عباس دوم بود. فیض در همه‌ی کمالات و جمیع علوم صوری و معنوی اکمل و افضل علمای متأخر و متقدم است. تألیفات بسیاری دارد از جمله تفسیر صافی و اصفی و مفاتیح و وافی و محجۃ البیضاء معروفند و اسرار الصلوه و کلمات مکتونه‌ی وی نیز شهرت دارند و در علوم نقلی و عقلی بی نظیر است. وی به ریاضت‌های سخت اهتمام ورزید و به مقامات عالی رسید. دیوان شعری دارد که نزدیک به شش یا هفت هزار بیست است. اشعار فیض آبدار و مشتمل بر تحقیقات سودمندی است. وی به سال ۱۰۰۰ رحلت کرد.

البته سال ۱۰۰۰ که او تاریخ وفات فیض نوشته نادرست است، زیرا وفات فیض سال ۱۰۹۱ است، چنان‌که در روضات الجنات و مرآت کاشان و سایر کتب آمده است. سپس مجمع الفصحاء برخی از اشعار و رباعیات او را نقل می‌کند:

خوش آن‌که مدعای من از وی شود روا

لیکن بشرط آن‌که بود مدعای دوست

در پس پرده‌ی اسرار بسر می‌بردیم

خفته بودیم و ز هی‌های تو بیدار شدیم

شربت لعل لب‌ت بود شفای دل ما

به عبث ما ز پی نسخه‌ی عطار شدیم





در عهد صبا کرده جهالت پستت
ایام شباب کرده غفلت مستت
چون پیر شدی رفت نشاط از دستت
کی صید کند ماهی دولت شستت
ای آن که گمان بری که داری همه چیز
اینک روی از جهان گذاری همه چیز
یابی باقی اگر ز فانی گذری
داری همه چیز اگر نداری همه چیز

و مرآت کاشان^{۳۳} که بین سال‌های ۱۲۸۷-۱۲۸۸ تألیف شده به تفصیل شرح احوال فیض را آورده که خلاصه‌ی آن را ذکر می‌کنیم:

مرحوم ملامحسن فیض رحمه الله در فنون عموم علوم ماهر بود و تصنیفاتش نود و سه جلد تعداد شده از جمله کتاب حق‌الیقین و کتاب عین‌الیقین و کتاب مرآت‌الآخره و در اصول عقائد کتاب ملخص عین‌الیقین و رساله‌ی میزان‌القیامه و در اخلاق کتاب محجه‌البیضاء و آن چهار مجلد است و کتاب حقائق که ملخص محجه‌البیضاء است و در هیأت رساله‌ی تشریح‌الافلاک و در فقه کتاب مفاتیح و تاریخ وفاتش «ختمنا» می‌باشد که یک هزار و نود و یک هجری است. مقبره‌اش در خارج دروازه‌ی فین مرجع ارباب نیاز است، حال از نسل آن مرحوم در این شهر همواره مردم با فضل و علم بوده‌اند.

وی در فصل ششم از باب پنجم در باب ابنیه و عمارات و مزارات گوید:

یکی مزار مرحوم ملامحسن فیض است که جمعی از فضایل او سابقاً مذکور آمد در خارج دروازه‌ی فین صحن و سرایی وسیع و اموات محترمین را در جوار او به خاک می‌سپارند و از اهل بلاد بلوک کاشان هر کس را حاجت و مهمی باشد نذر کند که چند شب جمعه به آن مکان شریف آمده فاتحه بخواند و چراغ روشن نماید البته حاجت او برآورده شود و مقضی المرام گردد.^{۳۴}

و در تذکره‌ی حسینی این گونه آرد: «لامحسن کاشی دارای دقائق نیکو

بوده، از اوست:



از آن ز صحبت یاران کشیده دامانم

که صحبت دگری می‌کشد گریبانم^{۳۰}

مؤلف *روضات الجنات* پس از توصیف فیض می‌نویسد:

امر او در فضل و فهم و بزرگی و ورود در اصول و فروع و احاطه به مراتب معقول و منقول و کثرت تألیف و تصنیف با جودت تعبیر و توصیف مشهورتر از آنست که تا ابد بر کسی مخفی بماند». و نیز گوید: «او در فضل و دانش به جایی رسید که در این طائفه مانند او را سراغ نتوان داشت خصوص در مراتب معرفت و اخلاق و تطبیق ظواهر به بواطن با حسن مذاق و جودت اشراق مشرب او مانند مشرب ابوحامد غزالی و سبک او مشابه سبک غزالی است بلکه شکل و ترتیب بسیاری از تألیفات خود را از او اقتباس کرده و بسیاری از نظریات و تصرفات خود را از او گرفته است از بررسی و تتبع در آنچه نوشته با موضوعات گوناگون آن‌ها این نکته به دست می‌آید.

سپس مؤلف *روضات* گوید:

و به گمان من نسبت تصوف باطل به وی نسبت دروغ و بهتان است و این بدان جهت است که فیض در دوستی با غلات و ملاحظه و بی‌زاری جستن از مجتهدین بزرگ و اعتنا نداشتن و مخالفت با اجماع مسلمین، به مردم این طریقت تأسی کرده و گرنه بین آنچه او می‌گوید و آنان می‌گویند با چشم پوشی از این قدر مشترک فاصله‌ی بسیاری است. او کارهای این طایفه یعنی را شدیداً انکار می‌کند چنان‌که در مقام شصت و دوم و دو مقام پس از آن از کتاب *کلمات طریقه* - ی او که در بدگویی و طعن نسبت به این طایفه‌ی گمراه و دوری جستن از مراسم ناپسند آنان سخنانی آورده که در افاده‌ی این معنا صراحت دارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. کاشان در ۳۴ درجه عرض شمالی، و ۵۱ درجه و ۲۷ دقیقه طول شرقی واقع شده و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۱۳۰ متر است. این شهر از شمال به استان قم، از مشرق به





کوبر لوت، از جنوب و جنوب شرقی به یزد و اصفهان، و از مغرب به رودخانه‌ی قم محدود است. کاشان تا قم شانزده فرسنگ برابر ۹۶ کیلومتر فاصله دارد.

۲. مراد حاج آقا بزرگ تهرانی از بعضی از صاحبان ترجمه صاحب *روضات الجنات* است. ۳. آن گونه که در فهرست بعضی از کتاب‌های مدرسه عالی شهید مطهری آمده، این رباعی و بعضی از اشعار دیگری که در آن جا ثبت شده، در پشت جلد کتاب قدیمی جامع المقاصد کرکی ضبط شده و نوشته شده که سراینده‌ی آن ملا عبدالغفور برادر ملامحسن فیض است.

۴. الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقا بزرگ تهرانی در مواضع چندی از این کتاب؛ نیز رجوع شود به *روضات الجنات*، ص ۵۴۳ و *ریحانه الادب*، ج ۳، ص ۱۲۲. ۵. اقتباس از مقدمه‌ی کتاب *محجۃ البیضاء فی احیاء الاحیاء* فیض از استاد مشکوه که به عربی نگاشته است.

۶. سید علیخان، *سلافه العصر* (۱۰۵۲-۱۱۲۰)، چاپ مصر، ۱۳۲۴ ق، ص ۴۹۹. ۷. حر عاملی، *امل الآمل*، چاپ تهران، ۱۳۰۶-۱۳۰۷، ص ۵۰۷. ۸. سید نعمت الله جزایری، *زهر الربیع*، چاپ سنگی، تهران، ۱۲۹۷-۱۲۹۸، ص ۱۶۴. ۹. این مطلب درست نیست و با توجه به فهرست‌های سه گانه‌ای که خود فیض برای تألیفات خود نوشته، وی دارای ۱۰۰ کتاب و رساله است. ۱۰. در *لؤلؤه البحرین* و *روضات قریب* به همین شرح حال هست ولی در *روضات کلمه‌ی مدقق* نیامده است.

۱۱. خوانساری، *روضات الجنات* در شرح احوال فیض. مضمون این اشعار را شارح دیوان قاضی میر حسین میبیدی مشهور، به فارسی سروده است.

گام دل خویش در سفر یافته‌اند	جمعی که رموز عشق دریافته‌اند
در صحبت ارباب نظر یافته‌اند	علم و ادب و خرمی و کسب معاش
و ز هر طرفی غصه حوالت باشد	هر چند که در سفر ملالت باشد
زان به که شوی مقیم در خانه‌ی خویش و ز اهل وفا ترا خجالت باشد	

۱۲. ابن بلخی، *فارسنامه*، ص ۱۲۸ و ۱۲۹ (نقل از شرح دیوان، چاپ ایران، ۱۲۸۱، ص ۲۳۹).





۱۳. کتاب شرح الصدر کتابی است کوچک که فیض در آن زندگانی و احوال خود را شرح می‌دهد. این کتاب را جامعه‌ی لیسانسیه‌های دانشکده‌ی علوم معقول و منقول دانشکده‌ی الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران به چاپ رسانیده و نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی حقوق موجود است و نگارنده‌ی این سطور، علیرضا فیض از آن نسخه استفاده کرده است، این کتاب به عنوان یکی از شماره‌های مجله‌ی جلوه توسط دانشکده‌ی مزبور به چاپ رسیده است. ای کاش بار دیگر چاپ شود و در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد.

۱۴. سید ماجد بن سید هاشم جد حفصی بحرانی از طفولیت از حلیه‌ی بصر عاری و به زیور بصیرت آراسته بود و به سال ۱۰۰۷ تشریف فرمای شیراز گردید (فارسنامه‌ی ابن بلخی، ص ۱۲۸).

۱۵. مؤلف قصص العلماء تاریخ مسافرت فیض به شیراز را در ۱۰۶۵ هجری یعنی موقعی که وی در حدود ۵۸ سال از عمرش می‌گذشته است قید کرده و این نمی‌تواند درست باشد مگر آن‌که بگوییم این تاریخ دومین سفری است که فیض به شیراز می‌رود و منظور او این بوده که در این سفر علوم عقلی که فرا گرفته بوده به مرحله‌ی کمال برساند.

۱۶. خوانساری، همان، تهران، چاپ سنگی، ص ۳۵۳.

۱۷. همان، ص ۵۴۸.

۱۸. به احتمال قوی قریه‌ی قمصر است که در تابستان‌ها فیض به آنجا می‌رفت.

۱۹. روضه الصفا،

۲۰. شاه عباس ثانی در مراجعت از سفر مازندران در دامغان به سال ۱۰۷۷ وفات یافت.

۲۱. ابن بلخی، همان، ص ۱۵۱.

۲۲. ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه‌ی رشید یاسمی، چاپ تهران، ۱۳۱۶ ش، ص

۲۸۵-۲۸۲.

۲۳. علی اکبر نهاوندی، خزینه الجواهر و قصص العلماء، چاپ تهران، ۱۳۱۳، ص ۲۵۱-

۲۵۲.

۲۴. نتائج الافکار، بمبئی، ۱۳۳۶، ص ۵۴۱.

۲۵. صحیح آن نورالدین کاشی است چنان‌که در روضات الجنات، ص ۵۴۲ آمده است.





۲۶. صحیح آن در اواخر سده‌ی یازدهم است نه اواسط آن چه او در ۱۰۹۱ وفات یافت.
۲۷. محمد اردبیلی، جامع الرواه، چاپ تهران، ۱۳۳۲ و ۱۳۳۴، ج ۲، ص ۴۲.
۲۸. زین العابدین شیروانی، بستان السیاحه، چاپ تهران، ۱۳۴۲، ص ۴۶۰-۴۶۱.
۲۹. یعنی بیست و هفتم از دانشمندان و نویسندگان گران‌قدر و بلند پایه که حقی بزرگ به گردن مردم دارند، زیرا اگر اینان نبودند دین از میان می‌رفت و آثار آن نابود می‌گردید چنان‌که پیش از شروع به شرح حال این گروه به این نکته تصریح می‌کند. این عده سی تن هستند؛ نخست کلینی صاحب کافی و آخرین آنان پدر زن او ملامحمدباقر مجلسی است.
۳۰. گویا او فقط فهرست نخست فیض را که در ۱۰۶۹ تألیف شده است دیده بوده و این فهرست نیز مشتمل بر هشتاد تألیف است.
۳۱. رضا قلی خان هدایت، مجمع الفصحاء، چاپ نخست، تهران، ۱۲۹۵.
۳۲. ریاض العارفین، چاپ دوم، تهران، ۱۳۱۶، ص ۲۸۸.
۳۳. مرآت کاشان، تهران، ۱۳۳۵، ص ۱۹۹-۲۰۰.
۳۴. همان، ص ۲۰۲-۳۰۲.
۳۵. تذکره حسینی، هند، ۱۸۷۵ م، ۱۲۹۲ ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

